

نقد دیدگاه سلفیه درباره مجاز در قرآن

محمدعلی راغبی

عضو هیأت علمی دانشگاه قم

مدیر گروه علوم قرآنی دانشگاه آزاد اسلامی اراک

چکیده

در این زمینه که آیا در قرآن کریم مجاز وجود دارد یا نه، از دیرباز میان دانشمندان اسلامی اختلاف نظر وجود داشته است. سلفیه از کسانی بوده اند که وجود مجاز را در قرآن انکار کرده اند؛ ولی بیشتر علما نظیر لغویون و فقها قرآن را همانند سایر کلامها برخوردار از مجاز شمرده اند. در این مقاله سعی شده است به شبهات منکران مجاز پاسخ داده شود.

کلیدواژه‌ها: مجاز، منکران مجاز، قائلان به مجاز.

۱. مقدمه

مجاز عبارت است از استعمال لفظ در غیر موضوع له با وجود رابطه و علاقه بین معنای مستعمل فیه و معنای موضوع له. البته سکاکی قائل است که لفظ در

استعمال مجازی در خود موضوع له استعمال می شود؛ اما ادعا می شود که آن غیر از موضوع له است؛ مثلاً وقتی گفته می شود، زید اسد است، در اینجا همان حیوان درنده مراد است؛ اما از روی ادعا نه از روی واقع^۱.

مجاز به این معنای مصطلح موضوعی است که از حدود قرن چهارم مطرح شده است. پس از آن، قرن توسط عرفا و سلفیه وجود مجاز انکار می شود. این انکار در سخنان غزالی، ابن عربی، ملاصدرا و فیض کاشانی به چشم می خورد و در دوره معاصر مصطفوی بر همین نظر است.

البته در میان آنها اختلاف نظرهایی وجود دارد؛ برخی به طور کلی منکر مجازند و بعضی آن را در حوزه صفات الهی انکار می کنند. نیز برخی مجاز را در هر سخنی منکر می شوند و بعضی آن را تنها در کلام الهی انکار می کنند^۲.

در این مقاله صرفاً دیدگاه سلفیه مورد نقد قرار می گیرد. از میان علمای سلفیه ای که مجاز در قرآن را انکار می کنند، می توان از شاطبی و قاسمی یاد کرد.

۲. انگیزه انکار مجاز از سوی سلفیه

سلفیه به واقع دنباله روان اهل حدیث به شمار می روند که آیات صفات را بر معنای حقیقی حمل می کردند و بر معتزله که این آیات را مجاز می خواند و تأویل می نمودند، بر می آشفتند. آنان از رهگذر انکار مجاز می خواستند با تأویل آیات صفات مقابله کنند^۳.

۳. انکار وضع از سوی سلفیه

سلفیه به تعریف مجاز خرده گرفته، گویند: ما واضعی نمی شناسیم و چنانچه بشناسیم، نمی دانیم لفظ را در چه معنایی وضع کرده است. ما فقط استعمال را می شناسیم؛ بنابراین سخن گفتن از اینکه لفظ در کدام معنا وضع شده است، بی معناست. در استعمال هم دو چیز متمایز به نام حقیقت و مجاز نمی یابیم.

هریک از قرآینی که برای تمایز آن دو یاد کرده‌اند، مخدوش است.^۴

۴. ایرادهای سلفیه بر علایم حقیقت

علمای بلاغت اموری را علامت استعمال الفاظ در معانی وضعی دانسته‌اند؛ نظیر نص اهل لغت، تبادر و عدم وجود قرینه؛ اما سلفیه همه آنها را مخدوش شمرده‌اند.

۴.۱. ایراد سلفیه بر نص اهل لغت

گفته‌اند: یکی از علایم تمایز حقیقت از مجاز، نص اهل لغت شمرده شده است؛ حال آنکه اساساً نص اهل لغت بعد از این که عده‌ای از لغویون به حقیقت و مجاز قایل شدند، پدید آمد و قبل از آن در میان احادیث و اشعار از حقیقت و مجاز سخن نرفته است. در آنها نه تعریفی برای آن به چشم می‌خورد و نه تمایزی که مشخص کند که فلان لغت در فلان معنا مجاز است، و در فلان معنا حقیقت است. بنابراین نص و تصریح به حقیقت و مجاز بعد از جعل لغویون به وجود آمده است. اگر این بدعت بوجود نیامده بود، از اهل لغت هیچ نصی در میان نبود.

۴.۲. اشکال سلفیه در زمینه تبادر

سلفیه در زمینه تبادر نیز به عنوان یکی دیگر از علایم تمایز حقیقت و مجاز ایراد گرفته، گویند: از نظر تبادر بین حقیقت و مجاز فرقی وجود ندارد. چه گفته شود: شیر حمله کرد و آهویی را درید یا گفته شود: شیر تیر انداخت، هر دو تبادر دارند و معنای خود را به ذهن مخاطب می‌رسانند. بلافاصله تا هر یک از جمله‌های مذکور به گوش مخاطب می‌رسد، معنای آن به ذهن او متبادر می‌شود؛ بنابراین از جهت تبادر تمایزی میان حقیقت و مجاز وجود ندارد.

۳.۴. خرده‌گیری سلفیه در مورد قرینه

راجع به اینکه لغویون گویند، در مجاز قرینه وجود دارد، ولی در حقیقت قرینه وجود ندارد، سلفیه معتقدند: اساساً ما حتی اگر لفظی را به تنهایی بدون الفاظ دیگر به کار ببریم، هیچ استعمالی بدون قرینه نداریم. اگر بخواهیم معنایی را افاده کنیم، قطعاً حتی لفظ واحد را با قرآینی استعمال می‌کنیم؛ برای مثال اگر بجهای به مادر خود بگوئید: آب! از حالت خاصش آشکار می‌شود که مراد او این است که من آب می‌خواهم و این حالت چیزی جز قرینه نیست؛ بنابراین وجود قرینه هم در استعمال حقیقی و هم در استعمال مجازی وجود دارد. بر این اساس در این خصوص هیچ تمایزی میان حقیقت و مجاز در میان نیست.

۵. نقد دیدگاه سلفیه در خصوص وضع

باید دانست که استعمال اعم از حقیقت و مجاز است و ما حقیقت و مجاز را بعد از استعمال می‌فهمیم. بعد از اینکه لفظی در معنایی استعمال شد، اگر آن لفظ بدون قرینه استعمال شده باشد، در می‌یابیم که حقیقت است و اگر با قرینه استعمال شده باشد، می‌فهمیم که مجاز است.

در رد این سخن که ما در هر سخنی قرینه داریم، گوییم، محل بحث سخنی است که هیچ قرینه‌ای برای تعیین معنای آن نداریم؛ مانند وقتی که گویند: شیری وارد شهر شد. در اینجا تصریح نشده است که آیا منظور رجل شجاع است یا حیوان درنده. این جاست که در تمایز بین حقیقت و مجاز می‌گوییم: با توجه به اینکه قرینه‌ای برای تعیین معنا ذکر نشده است، باید مقصود متکلم از این شیر همان حیوان درنده باشد؛ بنابراین اینکه گفته می‌شود: هر سخنی یا قرینه است، ادعایی بدون دلیل است.

ممکن است گفته شود: هرگز بدون مقدمه و شرایط خاص جمله‌ای مانند «شیری وارد شهر شد» را به کار نمی‌برند. به همین جهت وقتی گفته می‌شود: شیر

وارد شهر شد، بلافاصله ذهن به معنای خاصی منصرف می شود؛ برای مثال در شرایطی که شیرها نمی توانند وارد شهر شوند، بلافاصله ذهن انسان به آدم شجاع منصرف می شود؛ اما در شهری که در کنار جنگل واقع است، ذهن انسان به حیوان درنده معروف منصرف می شود.

در پاسخ گوییم: بنا بر این فرض که پهلوانی از شهر بیرون رفته باشد و در عین حال بیشه شیری نیز در کنار شهر قرار داشته باشد، حال چنانچه در شهر اعلام کنند: شیر وارد شهر شد. در این حالت که دو احتمال می رود، بی تردید ذهن اهل شهر به شیر بیشه منصرف می شود؛ چون لفظ شیر در شیر بیشه حقیقت است. ممکن است گفته شود: انصراف ذهن مردم شهر به بیشه به جهت حقیقت بودن لفظ شیر در معنای حیوان درنده نیست؛ بلکه به جهت کثرت استعمال لفظ شیر در آن معناست. حال چنانچه لفظ شیر در معنای پهلوان بسیار به کار رود، دیگر به حیوان درنده انصراف پیدا نخواهد کرد. بنا بر این کثرت استعمال نوعی قرینه است و ما بدون قرینه هیچ لفظی را حتی بر معنای حقیقی اش استعمال نمی کنیم.

در پاسخ گوییم: البته به این معنا هیچ لفظی خالی از قرینه نیست؛ اما بی تردید در مجاز قرینه ای افروتر وجود دارد. برای مثال در جمله «شیری را دیدم» برای اینکه کلمه «شیر» بر «پهلوان» دلالت کند، ناگزیریم که جمله وصفی «که تیر می انداخت» را در پی آن بیافزاییم.

امکان دارد گفته شود: از کجا می دانید: واضع الفاظ برای معانی چه کسی است و او برای الفاظ چه معنایی را در نظر گرفته است؛ برای مثال شاید لفظ اسد تنها برای حیوان درنده معروف وضع نشده باشد؛ بلکه برای آدم شجاع هم وضع شده باشد یا برای هر دو معنا گردیده باشد.

پاسخ این است که ما از اینکه وقتی می بینیم، اسد مجرد از قرینه بر حیوان درنده استعمال می شود، در می یابیم که بر آن معنا وضع شده است. حال تفاوتی نمی کند که واضع خدا باشد یا حضرت آدم و یا هر کس دیگر. وضع کردن به این

معنا نیست که یک نفر بر منبر جعل نشسته باشد و بگوید: من فلان لفظ را برای فلان معنا وضع کردم. ما رابطه میان لفظ و معنا را وضع می‌نامیم. البته این رابطه در اثر استعمال بوجود می‌آید. بنابراین آنچه معنایی را برای یک لفظ ایجاد می‌کند، استعمال است.

پی‌نوشت‌ها

۱. هاشمی؛ جواهر البلاغة، ص ۳۰۵.
۲. قاسمی؛ محاسن التأویل، ج ۱، ص ۲۲۲ به بعد و مصطفوی؛ روش علمی در ترجمه و تفسیر قرآن مجید، ص ۳۰ به بعد.
۳. قاسمی؛ پیشین.
۴. قاسمی؛ پیشین.

